

The Effect of Economic Growth on Women Labor Force Participation in Asian Muslim Countries with Respect to Demographic Factors

Malihe Hadadmoghadam^{1*}, Hajjieh Bibi Razeghi Nasrabad², Elham Nobahar³

Abstract:

Increasing female labor force participation (FLFP) can improve the socioeconomic situation of nations and lead to sustainable development of societies. Therefore, the variable of female participation in the labor market and its determinants is one of the basic issues that have been frequently addressed in economic studies. This study examines the effect of economic growth on the participation of females in the labor market among Asian Muslim countries during 1995 to 2019 using a panel model. The results of the study indicate that if individual effects are not considered in estimating the panel data, as in previous studies, the U-shaped relationship between economic growth and female participation rates is confirmed among the set of countries considered. However if differences between countries are considered, this relationship is rejected. It is highlighted that considering the cross-country differences leads to clarification of unique dominated institutions in countries on FLFP as well as correct specification of the effect of economic growth on FLFP.

Keywords: Labor market, Female labor force participation rate, Economic growth, Muslim countries, Fixed effects.

Received: 2022-06-19

Accepted: 2022-10-27

1 Assistant Professor, National Institute for Population Research (NIPR), Tehran, Iran (Corresponding Author); m.h.moghadam@nipr.ac.ir

2 Associate Professor, National Institute for Population Research (NIPR), Tehran, Iran; hajjieh.razeghi@nipr.ac.ir

3 Assistant Professor, Faculty of Economics, University of Tabriz, Tabriz, Iran; enobahar@tabrizu.ac.ir

تأثیر رشد اقتصادی بر مشارکت زنان در کشورهای اسلامی آسیایی با توجه به عوامل جمعیت‌شناختی

ملیحه حدادمقدم^{۱*}، حجه بی بی رازقی نصرآباد^۲، الهام نوبهار^۳

چکیده

افزایش مشارکت زنان در بازار کار منجر به بهبود وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جوامع می‌شود و زمینه‌ساز رشد و توسعه پایدار جوامع خواهد بود. از این رو، متغیر مشارکت زنان در بازار کار و عوامل تعیین‌کننده آن از موضوعات مهمی است که در مطالعات به‌دفعات به آن پرداخته شده است. در این پژوهش، تأثیر رشد اقتصادی بر مشارکت زنان در بازار کار در کنار متغیرهایی مانند میزان باروری کل، بیکاری و شهرنشینی، در ۲۳ کشور مسلمان آسیایی، در فاصله زمانی ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۹ در قالب یک مدل پل مورد بررسی قرار می‌گیرد. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که اگر اثرات فردی در تخمین داده‌های پنلی مورد استفاده در نظر گرفته نشود، مانند آنچه در مطالعات پیشین انجام شده، فرضیه U-شکل بودن رابطه میان رشد اقتصادی و نرخ مشارکت زنان، در میان مجموعه کشورهای مورد بررسی تأیید می‌شود. اما اگر تفاوت میان کشورها در نظر گرفته شود، این رابطه و فرضیه تأیید نمی‌شود. مطالعه حاضر تأکید می‌کند که در نظر گرفتن تفاوت‌های میان کشورها، منجر به روشن شدن اثرات نهادهای منحصر به فرد حاکم بر کشورها بر نرخ مشارکت زنان و همچنین تصریح درستی از اثر رشد اقتصادی بر این نرخ خواهد شد.

واژگان کلیدی: نیروی کار، نرخ مشارکت زنان، رشد اقتصادی، کشورهای مسلمان، اثرات ثابت

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۲۹

۱ استادیار گروه پژوهشی اقتصاد جمعیت و سرمایه انسانی، مؤسسه تحقیقات جمعیت کشور، تهران، ایران (نویسنده مسئول)؛ m.h.moghadam@nipr.ac.ir

۲ دانشیار جمعیت‌شناسی، مؤسسه تحقیقات جمعیت کشور، تهران، ایران؛ hajieh.razeghi@nipr.ac.ir

۳ استادیار گروه توسعه اقتصادی و برنامه‌ریزی، دانشکده اقتصاد و مدیریت، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران؛

enobahar@tabrizu.ac.ir

DOI: <https://doi.org/10.22034/jpai.2023.556128.1236>

مقدمه و بیان مسأله

با نگاهی به تحولات جهان در دهه‌های اخیر مشخص می‌شود که فرآیند رشد و توسعه اقتصادی، نیارمند بازنگری در نقش نیروی انسانی به‌خصوص نقش زنان است که حدود نیمی از جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند. مشارکت زنان یکی از نماگرهای توسعه اقتصادی محسوب می‌شود، چرا که مبین عدالت جنسی و توزیع فرصت‌های اقتصادی است. به‌علاوه، این مشارکت منجر به افزایش سطح تولید و بهره‌وری، افزایش درآمد سرانه و رفاه و همچنین بهبود کیفیت تربیت نسل بعد خواهد شد (Domosh and Joni 2001). می‌توان این موضوع را هم در نظر گرفت که با توجه به چالش پیش‌روی صندوق‌های بازنشستگی در پرداخت مستمری، افزایش جمعیت شاغل در نهایت به تعدیل مشکلات آتی این دسته از صندوق‌ها خواهد انجامید. علاوه بر آن، عدم به‌کارگیری زنان تحصیل‌کرده در کنار موارد فوق‌الذکر، سبب از دست رفتن سرمایه‌های انسانی و اجتماعی شده و ممکن است پیامدهای اجتماعی و سیاسی پرهزینه‌ای برای کشور داشته باشد.

همان‌طور که عنوان شد، مشارکت زنان و برداشتن موانع ورود آنها به بازار کار منجر به بهبود وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جوامع می‌شود که این پیش‌فرض‌ها، زمینه‌ساز رشد و توسعه پایدار جوامع خواهد بود. همان‌طور که مشارکت اقتصادی زنان از عوامل اثرگذار بر رشد اقتصادی است، رشد اقتصادی هم از عوامل تعیین‌کننده مشارکت اقتصادی قرار می‌گیرد. سنجش هر جهتی از رابطه فوق‌الذکر (تأثیر مشارکت زنان بر رشد اقتصادی یا تأثیر رشد اقتصادی بر مشارکت زنان)، الزامات و روش خاصی را می‌طلبد.

آمار بانک جهانی نشان می‌دهد که در سال ۲۰۲۰، رواندا^۱ (با حدود ۸۴ درصد، مشارکت زنان)، ماداگاسکار (با حدود ۸۳ درصد مشارکت زنان) و نپال^۲ (با حدود ۸۲ درصد مشارکت

1 Rwanda

2 Nepal

زنان) که عمدتاً دارای اقتصادهای کشاورزی هستند، دارای بیشترین مشارکت زنان هستند. در همین راستا، بخش عمده‌ای از کارهای تجربی نشان می‌دهند که زمانی که مقادیر محصول سرانه پایین‌تر هستند (در مراحل اولیه رشد اقتصادی)، مشارکت زنان در بازار نیروی کار بالاست و با افزایش محصول سرانه، مشارکت زنان تمایل به کاهش دارد و زمانی که محصول سرانه به نقطه مشخصی می‌رسد، رابطه‌ای مثبت میان رشد اقتصادی و مشارکت زنان در بازار کار شکل می‌گیرد. از این رابطه در ادبیات اقتصادی، تعبیر به رابطه U-شکل میان نرخ مشارکت اقتصادی زنان و رشد اقتصادی می‌شود (Durand 1975; Tam 2011)

نکته‌ای که در آمارهای بانک جهانی بیشتر از همه جالب توجه است، مشارکت پایین زنان در کشورهای اسلامی است. کشورهای یمن (با حدود ۶ درصد مشارکت زنان)، عراق (با حدود ۱۲ درصد مشارکت زنان)، سوریه، اردن، الجزایر (با حدود ۱۴ درصد مشارکت زنان) و ایران (با حدود ۱۷ درصد مشارکت زنان) دارای کم‌ترین نرخ مشارکت زنان در سال ۲۰۲۰ بوده‌اند. آنچه مشخص است، نهادهای مشترکی در میان کشورهای مسلمان وجود دارد که آن‌ها را تبدیل به نمونه‌های به‌خصوصی می‌نماید که نیازمند مطالعه و بررسی دقیق‌تری هستند. به‌طور مثال یکی از این نهادهای مشترک برآمده از آموزه‌های دینی در رابطه با وظایف زن و مرد است. در دین اسلام، تأمین معاش خانواده برعهده مرد و وظایف و مسئولیت‌های خانوادگی بر عهده زنان گذاشته شده است (بی‌ریا ۱۴۰۰). در حقیقت در فرهنگ اسلامی، نهاد خانواده بسیار مهم است، به‌طوری‌که موضوع اولویت‌بندی مسئولیت‌ها و وظایف زنان در داخل خانه و خارج از خانه اهمیت ویژه‌ای دارد. این بدان معناست که کار زنان در خارج از خانه در شرایطی مورد قبول است که باعث بی‌نظمی و اختلال در اولویت اول (یعنی مسئولیت‌ها و وظایف زنان در داخل خانه) نگردد. بعنوان نمونه، عمر و آلن^۱ (۱۹۹۶: ۱۷) خاطر نشان می‌سازند که «در حالی که زنان مسلمان تشویق می‌شوند که اگر مایلند تحصیل و کار کنند (به‌ویژه، اگر شرایط مالی خانواده

ایجاب نماید)، مسئولیت مهم‌تر آن‌ها نقش مادری است». در چنین بستری مسئولیت و نقش مهم زنان در مدیریت امور منزل، فرزندآوری و برآوردن نیازهای عاطفی همسر و فرزندان موضوع مهمی برای زنان قلمداد می‌شود و به‌همین دلیل در عمده کشورهای مسلمان، مشارکت پایین زنان در بازار کار را شاهد هستیم. از این رو، در این مطالعه برآنیم تا رابطه U-شکل میان نرخ مشارکت اقتصادی زنان و رشد اقتصادی در کشورهای مسلمان آسیایی را مورد بررسی قرار دهیم و به این پرسش پاسخ دهیم که آیا وجود این رابطه در میان نمونه موردنظر با در نظر گرفتن تفاوت‌های فردی میان کشورها تأیید می‌شود. در ادامه این پژوهش، پس از مرور مطالعات تجربی، مبانی نظری، مدل و داده‌های مورد استفاده، نتایج تخمین‌های صورت گرفته ارائه می‌شود و در پایان پیشنهادها و توصیه‌های سیاستی مرتبط ارائه خواهد شد.

مبانی نظری

ابتدایی‌ترین نظریه در خصوص مشارکت زنان در بازار کار را می‌توان نظریه نئوکلاسیک کار دانست که به انتخاب بین کار و فراغت می‌پردازد. در این نظریه یک تابع مطلوبیت و قید بودجه برای خانوار در نظر گرفته شده و بر اساس شکل تابع مطلوبیت و نرخ دستمزد میزان عرضه نیروی کار توسط خانوار استخراج می‌شود. اما این نظریه به خانوار به عنوان یک کل نگریسته و به کنش‌های درون خانواده به عنوان متغیرهای اثرگذار بر مشارکت زنان توجه نمی‌کند (Mincer 1962; Cain 1966). با معرفی نظریه انتخاب^۱ این نقص تا حدودی تعدیل شده و دیگر مشخصه‌های اثرگذار بر مشارکت زنان همچون سبک زندگی، فرزندآوری، روحیه مسئولیت‌پذیری، نیاز به موفقیت و ... نیز به تابع تصمیم افراد برای حضور در بازار کار افزوده شد (Becker 1991).

1 Choice theory

مطابق تئوری انتخاب (Becker 1965, 1991; Heckman 1978; Killingsworth 1983) تصمیمی که زنان برای پیوستن به بازار نیروی کار می‌گیرند، نتیجه فرآیند تصمیم‌گیری به‌هم‌پیوسته در خانوار است. خانوار یک تابع مطلوبیت را نسبت به قیودی که با آن در تخصیص زمان میان کار در خانه، کار بیرون از خانه و استراحت برای افرادش دارد، را حداکثر می‌سازد. بنابراین، زمان و وقتی که به کار بیرون از خانه (که دارای پرداختی است) اختصاص داده می‌شود، وابسته به برخی خصوصیات فردی (مثل تحصیلات)، ویژگی‌های خانوادگی (مثل درآمد) و عوامل کلی مرتبط با بازار نیروی کار و اقتصاد (مانند رشد اقتصادی، بیکاری، شهرنشینی، نرم‌های اجتماعی)، خواهد بود. در ادامه به بررسی نظری برخی از متغیرهای نام‌برده شده در این بخش، پرداخته خواهد شد. لازم به‌ذکر است با توجه به اینکه مطالعه در سطح کلان انجام شده، متغیرهای کلان همچون نرخ باروری کل و متغیرهای مرتبط با شرایط اقتصادی و اجتماعی در سطور آتی از منظر تئوریک مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

در ادبیات این حوزه، باروری به عنوان یکی از مولفه‌های تعیین‌کننده میزان مشارکت زنان مطرح است. شواهد زیادی از رابطه دو سویه و معکوس بین میزان مشارکت زنان و باروری وجود دارد، موسایی و همکاران (۱۳۸۹) دریافته‌اند که در کشورهای خاورمیانه و آفریقا نرخ باروری علت تغییرات سهم زنان در نیروی کار است. بدین معنا که افزایش در نرخ‌های باروری می‌تواند موجب کم شدن نیروی کار زنان و در نتیجه کاهش مشارکت آنان در نیروی کار شود. مک کلامروچ در تحلیلی که برای ۷۱ کشور انجام داد نتیجه گرفت که درصد زنانی که در نیروی کار مشارکت دارند، به‌طور مستقیم با نرخ باروری در ارتباط است (McClamroch 1996). بر این اساس با افزایش میزان‌های باروری زنان ناگزیر به صرف وقت بیشتر در خانواده و نگهداری از کودکان می‌شوند از این رو میزان مشارکت زنان پایین می‌آید. از سوی دیگر، افزایش میزان مشارکت زنان در نیروی کار موجب کاهش در میزان باروری می‌شود. کشورهای توسعه یافته زیادی با سطوح بسیار پایین نرخ باروری دیده می‌شوند که مشخصه بارز آن‌ها میزان بالای مشارکت زنان در نیروی کار است (ریندفوس و چو ۱۴۰۰). رابطه بین میزان مشارکت

زنان در نیروی کار و باروری عموماً پیرامون نظریه‌های اقتصادی نئوکلاسیک می‌چرخد (Becker 1992). بکر کاهش میزان‌های باروری در اصطلاح اقتصادی را بر حسب هزینه فرصت ناشی از استفاده متفاوت از وقت و منابع زنان تبیین کرده است (Becker 1981: 245-247). هزینه فرصت به هزینه تربیت و پرورش بچه‌ها در ارتباط با توانایی زن برای بدست آوردن شغل اشاره دارد. نظریه‌های نئوکلاسیک از این فرض که افزایش قابلیت کسب شغل منجر به افزایش در ارزش وقت زن در بازار کار می‌شود، حمایت می‌کنند. زمانی که ارزش وقت زن افزایش می‌یابد، هزینه خروج از بازار کار برای تربیت فرزند افزایش می‌یابد. در این رویکرد فرض اساسی این است که فرزندآوری در تضاد با فعالیت اقتصادی زنان است (Edwards 2002) و هزینه فرصت فرزندآوری و ناسازگاری اشتغال با فرزندآوری این ارتباط دو سویه معکوس را موجب می‌شوند (Rindfuss et al. 1988; Kravdal 1994).

در بخش عوامل اقتصادی- اجتماعی و شرایط بازار نیروی کار که بر مشارکت زنان در بازار نیروی کار مؤثر هستند، ادبیات موجود، عواملی همچون بیکاری، شهرنشینی و رشد اقتصادی را معرفی می‌نمایند. تأثیر بیکاری بر مشارکت زنان در بازار نیروی کار مبهم است و به قدرت نسبی اثر کارگران مایوس^۱ و اثر کارگران کمکی بستگی دارد (Tansel 2001)

بیکاری بر احتمال کاریابی زنان خواهان مشارکت اقتصادی تأثیرگذار است. هر چه نرخ بیکاری بیشتر باشد، احتمال کار یافتن زنان هم کمتر خواهد شد. هزینه‌های اقتصادی و روان‌شناسانه مرتبط با جست‌وجوی شغل هم زمانی که بیکاری بالاست، بیشتر خواهد بود. به این دلایل، زنان از جست‌وجوی کار مایوس می‌شوند و ممکن است که خارج از نیروی کار قرار بگیرند. در این حالت، اثر کارگران مایوس قوی‌تر خواهد بود و بیکاری دارای تأثیر منفی بر مشارکت زنان می‌باشد.

1 Discouraged workers

مطابق فرضیه کارگران کمکی، وقتی بیکاری افزایش می‌یابد و مردان شغل‌شان را از دست می‌دهند، همسران ممکن است وارد بازار نیروی کار شوند تا نبود درآمد در خانواده را جبران کنند. این فرضیه بیان می‌کند که بیکاری کل دارای تأثیر مثبت بر مشارکت زنان در بازار نیروی کار است. اگرچه که کمبود شغل برای زنان به معنی این است که اثر کارگران کمکی، احتمالاً کوچک خواهد بود. در عمل، این به معنی غلبه اثر کارگران مأیوس بر اثر کارگران کمکی و تأثیر منفی بیکاری بر مشارکت زنان در بازار نیروی کار است. از سویی دیگر با افزایش بیکاری درآمد خانواده‌ها کم می‌شود اگر فرزندان را به عنوان کالای مصرفی در نظر بگیریم کاهش درآمد ناشی از افزایش بیکاری به کاهش باروری می‌انجامد (فطرس و همکاران ۱۳۹۶) در چنین شرایطی با کاهش باروری ناشی از کاهش درآمد و همچنین اثر بیکاری کل می‌توان انتظار افزایش میزان مشارکت زنان را داشت.

درجه و میزان شهرنشینی به‌عنوان یکی دیگر از عوامل اثرگذار بر نرخ مشارکت زنان در بازار نیروی کار معرفی شده‌اند که تعداد شغل‌های موجود و دسترس‌پذیری آن را تحت تأثیر قرار می‌دهند (King 1978). مناطق شهری ممکن است تعداد فرصت‌های شغلی بیشتری را نسبت به مناطق روستایی ارائه کنند. بنابراین اگر درصد بالاتری از مردم در مناطق شهری زندگی کنند، مشارکت زنان در بازار نیروی کار بیشتر خواهد شد.

رشد اقتصادی به عنوان یک اندازه‌گیری کلی از شرایط اقتصادی می‌تواند تعیین‌کننده مشارکت زنان در بازار کار باشد چرا که رشد اقتصادی بالاتر به معنی دسترسی بیشتر به شغل خواهد بود که این عامل به نوبه خود مشارکت زنان را افزایش خواهد داد. خلاف این تحلیل هم صادق خواهد بود به این صورت که انقباض در یک اقتصاد، فرصت‌های شغلی و مشارکت را کاهش می‌دهد.

همان‌گونه که عنوان شد، علاوه بر رشد اقتصادی که متغیر اصلی مورد آزمون در این مطالعه است، متغیرهایی همچون، نرخ بیکاری و میزان شهرنشینی هم در ادبیات از عوامل کلان اصلی اثرگذار بر مشارکت زنان هستند که به‌عنوان متغیر کنترل وارد مدل خواهند شد. در ادبیات نظری

و مطابق تئوری انتخاب، از جانشینی میان کار درون خانه و بیرون از خانه به‌عنوان یکی از عوامل اصلی محدودکننده مشارکت زنان در بازار کار نام برده می‌شود. برای این منظور از میان داده‌های کلان موجود، نرخ باروری به‌عنوان نماینده متغیرهای محدودکننده مشارکت زنان در بازار کار استفاده شده است.

مطالعات تجربی

شواهد تجربی قابل توجهی وجود دارد که نشان می‌دهد رابطه میان نرخ‌های مشارکت زنان در بازار کار و فرآیند رشد و توسعه اقتصادی به شکل U می‌باشد (Boserup 1970; Kottis 1990; Schultz 1991; Durand 1975; Tam 2011). شواهد رابطه U شکل بر مبنای تجربه تاریخی کشورهای توسعه‌یافته و در مطالعات چند-کشوری^۱ شکل گرفته است. گلدین بیان می‌کند که در رابطه با ایالات متحده، مشارکت نیروی کار زنان در مراحل اولیه رشد اقتصادی افت می‌کند و با ادامه این رشد، این مشارکت افزایش می‌یابد و بنابراین رابطه U شکل را شکل می‌دهد (Goldin 1995). صاحب‌نظران دیگری معتقدند که کشورهای دارای درآمد بالا و کشورهای که درآمد پایینی دارند، دارای نرخ‌های مشارکت بالایی برای زنان هستند و کشورهایی درآمد متوسط دارند، پایین‌ترین نرخ مشارکت زنان در بازار نیروی کار را شاهد هستند (Hill 1983; Mincer 1985; Pampel & Tanaka 1986; Psacharopoulos & Tzannatos 1989).

بوزراپ (۱۹۷۰) و گلدین (۱۹۹۵) بیان می‌کنند که وقتی درآمد پایین است، زنان معمولاً در مزارع خانوادگی و در کسب‌وکارهای کوچک خانگی فعالیت می‌کنند. با توسعه کشورها، جایگاه تولید از خانه و خانواده به کارخانه‌ها و شرکت‌های غیرخانوادگی منتقل می‌شود که این اتفاق ترکیب نقش‌های محافظت از کودکان و فعالیت‌های تولیدی را برای زنان مشکل می‌سازد. همچنین انتقال جایگاه ذکر شده برای تولید، کار کردن را برای زنان هزینه‌برتر خواهد ساخت می‌باشد. بوزراپ (۱۹۷۰) معتقد است که دسترسی خاص و ویژه مردان به تحصیلات و

1 Multi-country

تکنولوژی‌های نوین، زنان را از بازار کار در مراحل اولیه رشد اقتصادی دور می‌کند و با توسعه و پیشرفت جوامع، زنان به تحصیلات و تکنولوژی‌ها دسترسی پیدا کرده و مشارکت آن‌ها در بازار نیروی کار افزایش می‌یابد. عوامل دیگری که در شکل‌دهی این رابطه مؤثرند، عبارت از کاهش قیمت نسبی محصولات خانگی و همچنین کاهش تقاضا برای نیروی کار زنان در بخش کشاورزی است. رسوم اجتماعی یا ترجیحات کارفرما هم ممکن است اشتغال زنان در صنایع را به تأخیر بیندازد. زمانی که جامعه در مراحل اولیه رشد اقتصادی قرار داشته باشد، در بخش‌های روبه‌رشد خدمات و صنعت، زنان نمی‌توانند با مردان رقابت کنند چرا که دارای تحصیلات پایین‌تری هستند. زنان در این مرحله، توسط سنت، فرهنگ و مسئولیت‌های خانگی هم عقب‌نگه‌داشته می‌شوند. در ادامه و با بهبود تحصیلات زنان، دستمزد زنان در مقایسه با قیمت کالاها افزایش می‌یابد و بنابراین، مشارکت آنان در بازار نیروی کار افزایش می‌یابد.

کارشناس و مقدم^۱ (۲۰۱۱) این رابطه را برای کشورهای نفتی مورد بررسی قرار می‌دهند و بیان می‌کنند که کشورهایی که اقتصادشان وابسته به نفت است، مسئول مشارکت پایین زنان در بازار نیروی کار هستند. در این کشورها، وابستگی بالا به درآمدهای نفتی و منابع طبیعی، رشد اقتصادی را تقویت می‌کند. این عامل در کنار قواعد اجتماعی مرسوم، فرصت‌های حضور و مشارکت زنان در بازار نیروی کار را محدود می‌کند. صنایع نفتی، عمدتاً سرمایه‌بر هستند و شغل‌هایی که در این صنایع ایجاد می‌شود هم بیشتر برای مردان مناسب خواهد بود.

گلدین (۱۹۹۵) و تام (۲۰۱۱) اثرات درآمدی (تغییر در عرضه نیروی کار با تغییر درآمد خانوار) و اثرات جانشینی (با ثابت بودن درآمد، تغییر دستمزد منجر به تغییر در عرضه نیروی کار خواهد شد) را که منجر به ایجاد الگوی U شکل می‌شود را مورد بررسی قرار می‌دهد. بخش نزولی این منحنی نماینده تسلط و برتری اثر درآمدی است و بخش صعودی این منحنی هم نشان‌دهنده تفوق اثر جانشینی بر اثر درآمدی است.

تسانی و همکاران^۱ (۲۰۱۳) به دنبال بررسی رابطه بین مشارکت زنان در بازار کار و رشد اقتصادی در کشورهای جنوب مدیترانه هستند. نویسندگان نشان می‌دهند که رابطه U شکل میان مشارکت زنان و رشد اقتصادی در نمونه مورد بررسی برقرار است. در این مقاله نویسندگان در تلاشند تا دریابند که تغییرات در نرخ مشارکت زنان به دنبال افزایش‌های درآمدی به چه صورت است. نویسندگان همچنین عنوان می‌کنند که اگر موانع ورود زنان به بازار نیروی کار برداشته شود، منافع اقتصادی حاصل از این تغییر معنادار خواهند بود.

لوپز-اسودو و همکاران^۲ (۲۰۲۱) متوجه می‌شوند که در فاصله سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۸، نرخ مشارکت زنان در مراکش از ۲۴ درصد به ۲۱ درصد رسیده در حالی که تولید ناخالص داخلی سرانه ۷۰ درصد رشد داشته است (رشد سرانه جمعیت رشدی در محدوده ۱.۱ تا ۱.۴ بوده است). این حرکت هم‌زمان، نشان‌دهنده رابطه U-شکل عنوان شده بین رشد اقتصادی و نرخ مشارکت زنان در این کشور می‌باشد. در این مطالعه پس از تأیید این رابطه کلی در نمونه‌ای شامل کلیه کشورها، رابطه U-شکل در مراکش هم تأیید می‌شود.

هیث و جایاچندران^۳ (۲۰۱۷) در می‌یابند که روند نرخ مشارکت زنان در بسیاری از کشورهای در حال توسعه افزایشی بوده است و این روند، صرف‌نظر از روند تولید ناخالص داخلی سرانه آنها اتفاق افتاده است. آنها درمی‌یابند که کشورهای فقیر از منحنی U-شکل تبعیت می‌کنند و این منحنی در طی زمان شیفت پیدا کرده است. کشورهای دارای درآمد پایین در بخش نزولی منحنی رابطه U-شکل هستند که به معنی کاهش نرخ مشارکت زنان با افزایش رشد اقتصادی آنهاست. آنها نشان می‌دهند که منحنی مزبور در دهه‌های اخیر به سمت بالا شیفت پیدا کرده و به واسطه این حرکت رو به بالا، نرخ مشارکت زنان افزایش یافته است. اثر خالص حرکت در طول منحنی و شیفت رو به بالای منحنی این بوده که فقیرترین کشورها هم

1 Tsani et al

2 Lopez-Acevedo et al

3 Heath & Jayachandran

افزایش در نرخ مشارکت زنان را تجربه نموده‌اند. نویسندگان نشان می‌دهند که سیاست‌هایی که آموزش دختران را افزایش داده‌اند در این شیفت رو به بالای منحنی و افزایش مشارکت زنان مؤثر بوده‌اند.

لازم به ذکر است که در برخی مطالعات عنوان شده است که گروه کشورهای دارای درآمد پایین از الگوی U شکل پیروی نمی‌کنند و از الگوی U وارونه تبعیت می‌نمایند. به این معنی که در این کشورها، رابطه مثبت میان نرخ مشارکت زنان در بازار نیروی کار و رشد اقتصادی بر رابطه منفی مسلط است (Lechman & Kaur 2015).

مطالعات زندی و همکاران (۱۳۹۱) و علیقلی (۱۳۹۵)، در زمره مطالعاتی هستند که به بررسی فرضیه U شکل بودن مشارکت زنان و رشد اقتصادی با استفاده از نمونه‌ای می‌پردازند که در بردارنده کشور ایران است. این نمونه‌ها که برخی کشورهای منتخب را شامل می‌شود، از منظر نمونه مورد بررسی و نتایج تفاوت بنیادی با مقاله حاضر دارند. به صورت کلی، در مطالعاتی که در زمینه این تئوری انجام شده، نمونه‌های زیادی از کشورهای توسعه‌یافته، در حال توسعه و سایر گروه کشورها مورد بررسی قرار گرفته است اما تاکنون مطالعه‌ای به آزمون این ارتباط در نمونه مورد بحث در این مطالعه، نپرداخته است. به صورت کلی، اهمیت این دسته از مطالعات در توسعه فضای تئوریک ادبیات اقتصادی مطرح هست. به بیان دیگر، مطالعه حاضر یک مطالعه بین‌کشوری و در سطح کلان است که تلاش می‌کند فرضیه رابطه U شکل میان رشد اقتصادی و مشارکت زنان در بازار نیروی کار را آزمون کند و نکاتی را یادآور شود که در مطالعات قبلی مورد غفلت واقع شده است.

روش و داده‌های تحقیق

این مطالعه در دسته مطالعات کمی جای می‌گیرد و روش تحقیق، تحلیل ثانویه داده‌های موجود است. در این پژوهش با توجه به هدف تحقیق، تأثیر رشد اقتصادی بر مشارکت زنان در بازار کار در کنار متغیرهایی مانند نرخ باروری، بیکاری و شهرنشینی، در میان ۲۳ کشور مسلمان

آسیایی، در فاصله زمانی ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۹ در قالب یک مدل پنل (Tsani et al 2013) به شرح معادله زیر مورد بررسی قرار می‌گیرد:

$$flfpr_{i,t} = b_0 + b_1 LGDP_{i,t} + b_2 LGDP_{i,t}^2 + \sum_{n=1}^3 b_n X_{n,i,t} + e_{i,t} \quad (1)$$

که در این معادله، $flfpr_{i,t}$ نرخ مشارکت زنان در بازار نیروی کار، $LGDP_{i,t}$ و $LGDP_{i,t}^2$ به ترتیب عبارت از لگاریتم تولید ناخالص داخلی به قیمت پایه سال ۲۰۱۰ و توان دوم آن، $X_{n,i,t}$ مجموعه سه متغیر کنترلی مورد استفاده برای باروری، شهرنشینی و بیکاری هستند. $e_{i,t}$ هم جزء خطایی است که سایر متغیرهای حذف‌شده را در بردارد.

در ادبیات اقتصادسنجی، به مجموعه‌ای از مشاهدات برای چندین بخش (خانوار، بنگاه، کشور و ...) که در زمان‌های مختلفی ارائه شده‌اند، داده‌های پانل می‌گویند. داده‌های پانلی دارای مزایای متعددی هستند از جمله اینکه به دلیل تنوع بالاتر، کاراتر از داده‌های مقطعی و سری زمانی هستند، به‌علاوه در این نمونه از داده‌ها امکان شناسایی اثرات و رفتارهایی فراهم خواهد شد که در داده‌های دیگر وجود ندارد. برای تخمین این نوع از داده‌ها بسته به شرایطی می‌توان از روش‌های تخمین متفاوتی همچون روش‌های پولد^۱ (تجمیعی)، اثرات ثابت یا اثرات تصادفی بهره گرفت.

مدل پولد یا تجمیعی بیانگر عدم وجود اثرات فردی یا به عبارت دیگر نبود تفاوت میان بخش‌ها (در این مطالعه، کشورها) و یکسان بودن عرض از مبدأهاست. اگر محقق در برآورد مدل دریابد که تفاوت معناداری میان مقاطع (کشورها) وجود ندارد، می‌تواند از این مدل استفاده کند.

در عمده مطالعات برای تخمین این رابطه (۱) و یا روابط خطی مشابه این رابطه، جهت آزمون فرضیه U-شکل بودن از روش پولد استفاده شده است. استدلال این دسته مطالعات این

1 Pooled

است که برای آزمون این فرضیه باید مجموعه کشورها را به شکل یک مجموعه واحد بنگریم، بنابراین، به دنبال تفاوت‌های فردی کشورها که در سایر مدل‌های پنل حضور دارد، نیستیم و مدل پولد برای این هدف، مناسب خواهد بود. در این مطالعه در ابتدا با در نظر نگرفتن تفاوت‌های فردی و مشابه مطالعات پیشین به آزمون فرضیه U-شکل بودن رابطه میان رشد اقتصادی و نرخ مشارکت زنان در بازار نیروی کار پرداخته می‌شود و در مرحله بعدی با در نظر گرفتن تفاوت‌های فردی و با استفاده از مدل اثرات ثابت^۱ به این مهم مبادرت می‌شود.

همان‌طور که عنوان شد، در مدل پولد تصور می‌شود که بین مقاطع مدل (که در اینجا کشورهای مختلف هستند)، تفاوتی وجود ندارد و عرض از مبدأ تمامی آن‌ها یکسان است. در مقابل، در مدل اثرات ثابت، برای هر مقطع و یا کشور، یک عرض از مبدأ مجزا در نظر گرفته می‌شود.

در ادبیات مدل‌های پنل برای انتخاب میان مدل‌های جایگزین در تخمین داده‌های پنلی از آزمون‌های مشخصی استفاده می‌شود. برای تعیین پولد یا پنل بودن داده‌های ترکیبی از آزمونی موسوم به آزمون چاو و یا F لیمر استفاده می‌شود، فرضیه صفر این آزمون ناظر بر برابری عرض از مبدأهای مقاطع است که به معنی تأیید پولد بودن مدل مورد استفاده خواهد بود.

$$\begin{cases} H_0: \alpha_i = \alpha \\ H_1: \alpha_i \neq \alpha \end{cases} \quad \text{یا} \quad \begin{cases} H_0: \text{مدل پولد} \\ H_1: \text{مدل پنل} \end{cases}$$

و در صورت اطمینان از پنل بودن مدل انتخابی، از آزمون هاسمن برای انتخاب میان اثرات ثابت و یا تصادفی بودن استفاده خواهد شد. به عبارت دیگر برای تخصیص ثابت یا تصادفی بودن تفاوت‌های مقاطع و انتخاب میان مدل اثرات ثابت و اثرات تصادفی از آزمون هاسمن استفاده می‌شود. این آزمون بر پایه رابطه میان جزء اخلاص رگرسیون و متغیرهای توضیحی بنا شده است. اگر این ارتباط تأیید شود، مدل با اثرات ثابت مورد تأیید است و در غیر این صورت، مدل اثرات تصادفی استفاده می‌شود.

1 Fixed effect

$$\left\{ \begin{array}{l} H_0: E(x_{it}u_{it}) = 0 \\ H_1: E(x_{it}u_{it}) \neq 0 \end{array} \right. \quad یا \quad \left\{ \begin{array}{l} \text{مدل اثرات تصادفی: } H_0 \\ \text{مدل اثرات ثابت: } H_1 \end{array} \right.$$

آزمون‌های مورد اشاره و مدل‌ها در نرم‌افزار STATA 16 انجام شده است. نتایج این آزمون‌ها و تخمین‌ها در بخش نتایج ارائه می‌شود و بر این مبنا مدل مناسب انتخاب خواهد شد. کشورهای مورد استفاده در این مطالعه کشورهای مسلمان آسیایی هستند که عبارت از افغانستان، ایران، ترکیه، ترکمنستان، بنگلادش، لبنان، ازبکستان، قزاقستان، پاکستان، تاجیکستان، مالدیو، قرقیزستان، هند، اندونزی، مالزی، برونئی، عراق، امارات، سوریه، عمان، اردن، بحرین، یمن، عربستان، کویت و قطر هستند. از این میان، کشورهای افغانستان، سوریه و قطر، به دلیل در دسترس نبودن برخی اطلاعات حذف شده‌اند.

متغیرهای مورد استفاده در مدل عبارتند از:

میزان باروری کل^۱ (fertility): متوسط شمار فرزندان زنده متولد شده‌ای است که یک زن در جمعیتی معین بدون در نظر گرفتن عامل مرگ و میر در طول دوره باروری (۴۹-۱۵ سال) به دنیا می‌آورد. این میزان در معرض مجموعه‌ی معینی از میزان باروری ویژه‌ی سن است که در یک سال مشخص مشاهده می‌شود و فرض می‌شود که این زن تا پایان دوره باروری‌اش زنده می‌ماند.

میزان شهرنشینی (urban): در محاسبه این متغیر، درصد جمعیت شهری نسبت به کل جمعیت محاسبه شده است،

لگاریتم تولید ناخالص داخلی سرانه (lgdp_pc) به قیمت ثابت سال ۲۰۱۰: تولید ناخالص داخلی سرانه از تقسیم تولید ناخالص داخلی بر جمعیت محاسبه شده است،

1 Total fertility rate (TFR)

نرخ مشارکت زنان (flfpr): نرخ مشارکت زنان در بازار کار عبارت از نسبتی از جمعیت زنان ۱۵ ساله و بیشتر است که به لحاظ اقتصادی فعال (شاغل یا بیکار) هستند و نرخ بیکاری کل (unemp): سهمی از نیروی کار که شغلی ندارند اما در جست‌وجوی شغل هستند، که سه متغیر اول از بانک جهانی و دو متغیر آخر از ILO در بازه زمانی ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۹ استخراج شده‌اند. خصوصیت مذهب که در تمامی این کشورها مشترک است، آن‌ها را تبدیل به نمونه‌ای ویژه خواهد نمود و واضح است که این خصوصیت روی ضرایب متغیرهای کنترلی مورد استفاده تأثیر می‌گذارند. به عبارت دیگر، مدل مورد نظر برای ۲۳ مقطع (کشور) و در یک فاصله ۲۵ ساله اجرا شده است.

یافته‌ها

در این بخش ابتدا ویژگی‌های نمونه مورد مطالعه ارائه شده و پس از آن تحلیل اکتشافی و اولیه‌ای از هر یک از متغیرهای توضیحی و متغیر وابسته مورد بررسی قرار گرفته و در ادامه نتایج مدل‌ها و آزمون‌های مورد نیاز تشریح شده است.

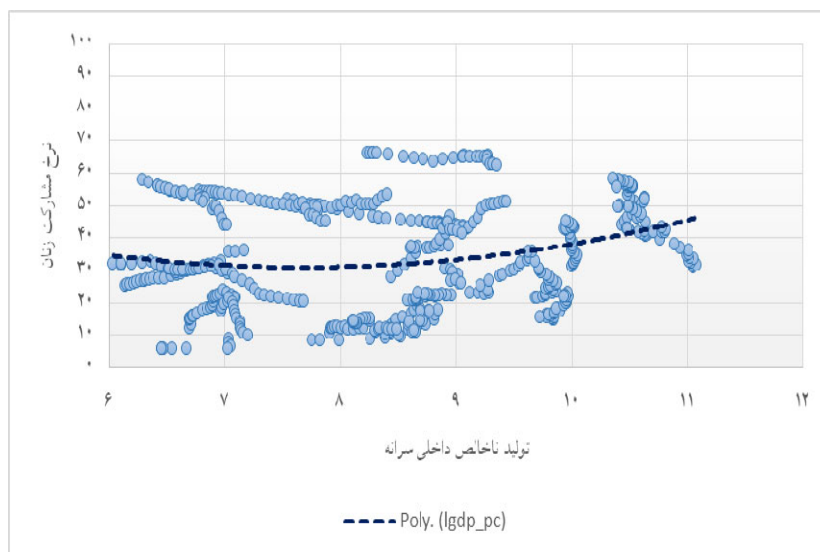
جدول (۱): ویژگی‌های آماری نمونه تجمیعی مورد استفاده

متغیرها	تعداد مشاهدات	میانگین	انحراف از معیار	حداقل	حداکثر
نرخ مشارکت زنان	۵۷۵	۳۴/۳۱	۱۵/۷۸	۶	۶۶/۵۴
میزان باروری کل	۵۷۵	۲/۹۳	۰/۹۸	۱/۳۹	۷/۵۲
میزان شهرنشینی	۵۷۵	۵۹/۳۹	۲۲/۷۵	۲۱/۶۹	۱۰۰
تولید ناخالص داخلی سرانه	۵۷۵	۸/۴۹	۱/۳۵	۵/۹۰	۱۱/۰۸
نرخ بیکاری کل	۵۷۵	۶/۵۷	۳/۸۹	۰/۴	۱۶/۸۵

جدول ۱، ویژگی‌های نمونه تجمیعی مورد استفاده که شامل ۵۷۵ (۲۳ کشور طی ۲۵ سال) مشاهده است را ارائه می‌دهد. میانگین نرخ مشارکت زنان در نمونه مورد بررسی، حدود ۳۴ درصد بوده که دارای انحراف معیار بالایی است و نشان از پراکندگی بالای این متغیر در کشورهای مورد بررسی دارد. لازم به ذکر است که در عمده متغیرها این پراکندگی را شاهد

هستیم. متغیر میزان باروری کل داری میانگینی حدود ۳ است که با توجه به نزدیک بودن این میانگین به مقدار حداقل این متغیر، می‌توان گفت که فراوانی میزان باروری پایین در میان نمونه مورد بررسی، بیشتر است.

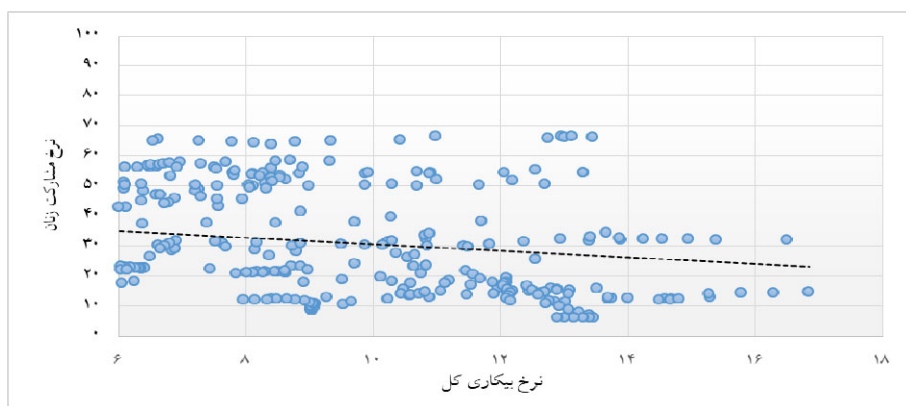
نمودار ۱، نرخ مشارکت زنان را در برابر متغیر تولید ناخالص داخلی سرانه به تصویر می‌کشد. برای این منظور و برای دستیابی به رابطه غیرخطی میان نرخ مشارکت و رشد اقتصادی از نمودار برازش درجه دوم استفاده شده است و همان‌طور که ملاحظه می‌شود، مشاهدات اکتشافی اولیه داده‌ها برای نمونه مورد نظر، مؤید فرضیه مورد بحث در این پژوهش است (رابطه U شکل میان نرخ مشارکت زنان و رشد اقتصادی) که در ادامه و در تخمین‌های مدل در این رابطه بیشتر بحث خواهد شد.



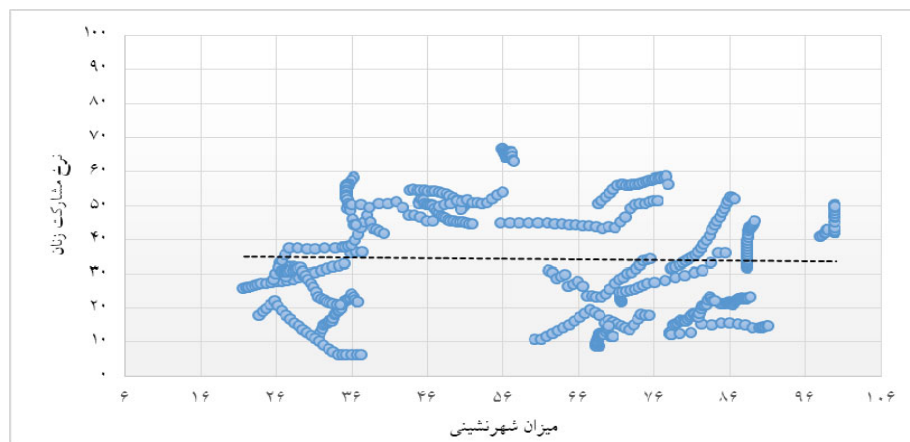
نمودار ۱- رابطه رشد اقتصادی و نرخ مشارکت زنان

در نمودارهای (۲) و (۳)، رابطه میان نرخ مشارکت اقتصادی زنان با بیکاری و رابطه این نرخ با متغیر میزان شهرنشینی به ترتیب مورد بررسی قرار گرفته است. همان‌طور که این نمودارها نشان می‌دهند و نتایج تخمین موجود در جدول (۱) هم مؤید این موضوع هستند، رابطه بیکاری

و شهرنشینی با نرخ مشارکت زنان منفی است. در نتیجه‌گیری و اظهار نظر در رابطه با روابط پیش‌گفته باید دقت لازم به عمل آید چرا که این رابطه بسیار ضعیف و شکننده است و دارای شیب و تأثیری بسیار ضعیف است.



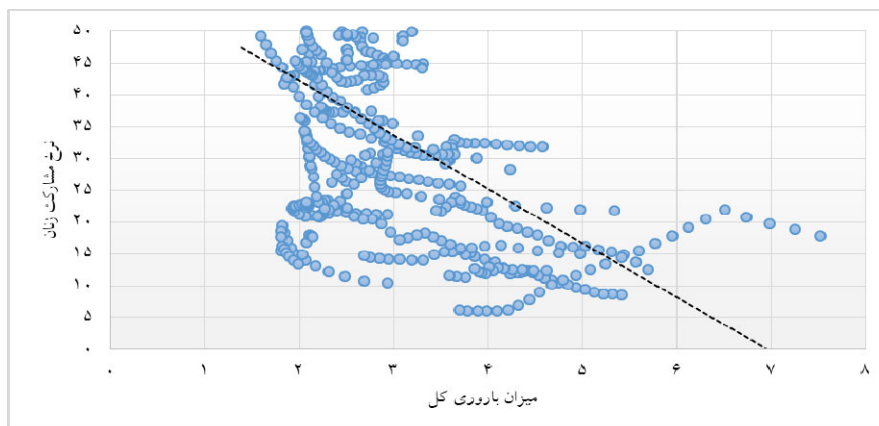
نمودار ۲- رابطه نرخ بیکاری و نرخ مشارکت زنان



نمودار ۳- رابطه میزان شهرنشینی و نرخ مشارکت زنان

رابطه میان نرخ باروری و مشارکت زنان در بازار نیروی کار در نمودار (۴) به تصویر کشیده شده است. همان‌طور که در این نمودار نشان داده شده است، رابطه میان این دو متغیر هم منفی است و با افزایش باروری، مشارکت زنان در بازار نیروی کار کاهش می‌یابد و در میان متغیرهای

مورد بررسی، هیچ متغیری مانند باروری دارای تأثیر منفی بر مشارکت زنان در بازار نیروی کار نیست. آمارهای موجود در این زمینه در ایران هم نشان می‌دهند که مسئولیت‌های خانوادگی از جمله نگهداری از فرزندان، بیشترین سهم را در میان عوامل موجود در جلوگیری از حضور زنان در بازار کار دارند.



نمودار ۴- رابطه میزان باروری کل و نرخ مشارکت زنان

۱- نتایج حاصل از روش پولد

جدول ۲، نتایج تخمین را با استفاده از تصریح‌های مختلفی که برای مدل در نظر گرفته شده را نشان می‌دهد (این تصریح‌ها در ستون‌های مختلف و با اعداد ۱، ۲، ۳، ۴ و ۵ مشخص شده‌اند). یکی از آزمون‌هایی که برای استحکام^۱ نتایج در برخی مطالعات^۲ انجام می‌شود، افزودن مرحله‌ای متغیرهاست (در ستون‌های ۱ تا ۵، متغیرهای کنترل، به صورت مرحله‌ای به مدل اضافه شده و نتایج متغیرهای اضافه شده گزارش شده است). در این قسمت

1 Robust

۲ برای نمونه به مقاله زیر مراجعه شود.

Tsani, S., Paroussos, L., Fragiadakis, C., Charalambidis, I., Capros, P., (2013). "Female labour force participation and economic growth in the South Mediterranean countries", *Economics Letters*, 120(2): 323- 328.

هم برای مدل‌سازی و اطمینان از مستحکم بودن نتایج، متغیرها، به صورت مرحله‌ای به مدل اضافه شدند. همان‌طور که مشاهده می‌شود، نتایج مستحکم هستند چرا که با تغییر متغیرهای کنترل مورد استفاده، علامت متغیرهای کلیدی (تولید ناخالص داخلی سرانه و توان دوم این متغیر)، تغییری نمی‌کند و این علامت‌ها مؤید فرضیه H_1 - شکل بودن رابطه نرخ مشارکت زنان و رشد اقتصادی در این حالت است چرا که متغیر لگاریتم تولید ناخالص داخلی سرانه دارای علامت منفی است و متغیر توان دوم لگاریتم تولید ناخالص داخلی سرانه مثبت است که نشان از تقعر رو به بالای منحنی دارد.

جدول (۲): نتایج تخمین داده‌های تجمیعی شامل ۲۳ کشور مسلمان آسیایی در فاصله زمانی ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۹، روش: Pooled OLS، متغیر وابسته: نرخ مشارکت زنان (ffpr)،

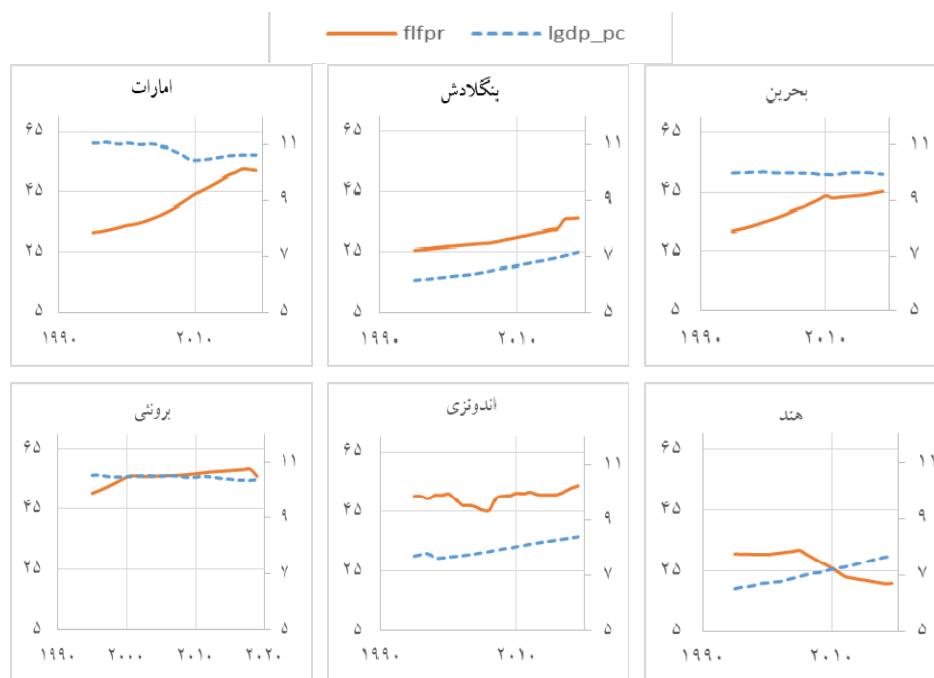
متغیرها	۱	۲	۳	۴	۵
تولید ناخالص داخلی سرانه	-۲۰/۲۲*	-۲۹/۱۷*	-۶/۹۱	-۱۲/۸۱*	-۱۴/۰۵*
	(۵/۶۹)	(۴/۸۷)	(۵/۸۲)	(۵/۶۲)	(۵/۰۴)
توان دوم تولید ناخالص داخلی سرانه	۱/۳۱*	۱/۶۷*	۰/۸۶*	۰/۸۳*	۱/۰۶*
	(۰/۳۳)	(۰/۲۸)	(۰/۳۳)	(۰/۳۳)	(۰/۲۸)
میزان باروری کل		-۹/۱۰*			-۸/۸۶*
		(۰/۶۱)			(۰/۵۵)
میزان شهرنشینی			-۰/۴۰*		-۰/۳۵*
			(۰/۰۴)		(۰/۰۳)
نرخ بیکاری کل				-۰/۸۴*	-۰/۳۴*
				(۰/۱۸)	(۰/۱۴)
جزء ثابت	۱۰۸/۶۶*	۱۸۴/۵۲*	۵۲/۹۳*	۸۷/۴۸*	۱۲۴/۲۶*
	(۲۳/۷۶)	(۲۰/۳۲)	(۲۴/۵۴)	(۲۳/۴)	(۲۱/۵۱)
Adjusted R-sqr	۰/۰۵	۰/۳۱	۰/۱۵	۰/۰۹	۰/۴۱

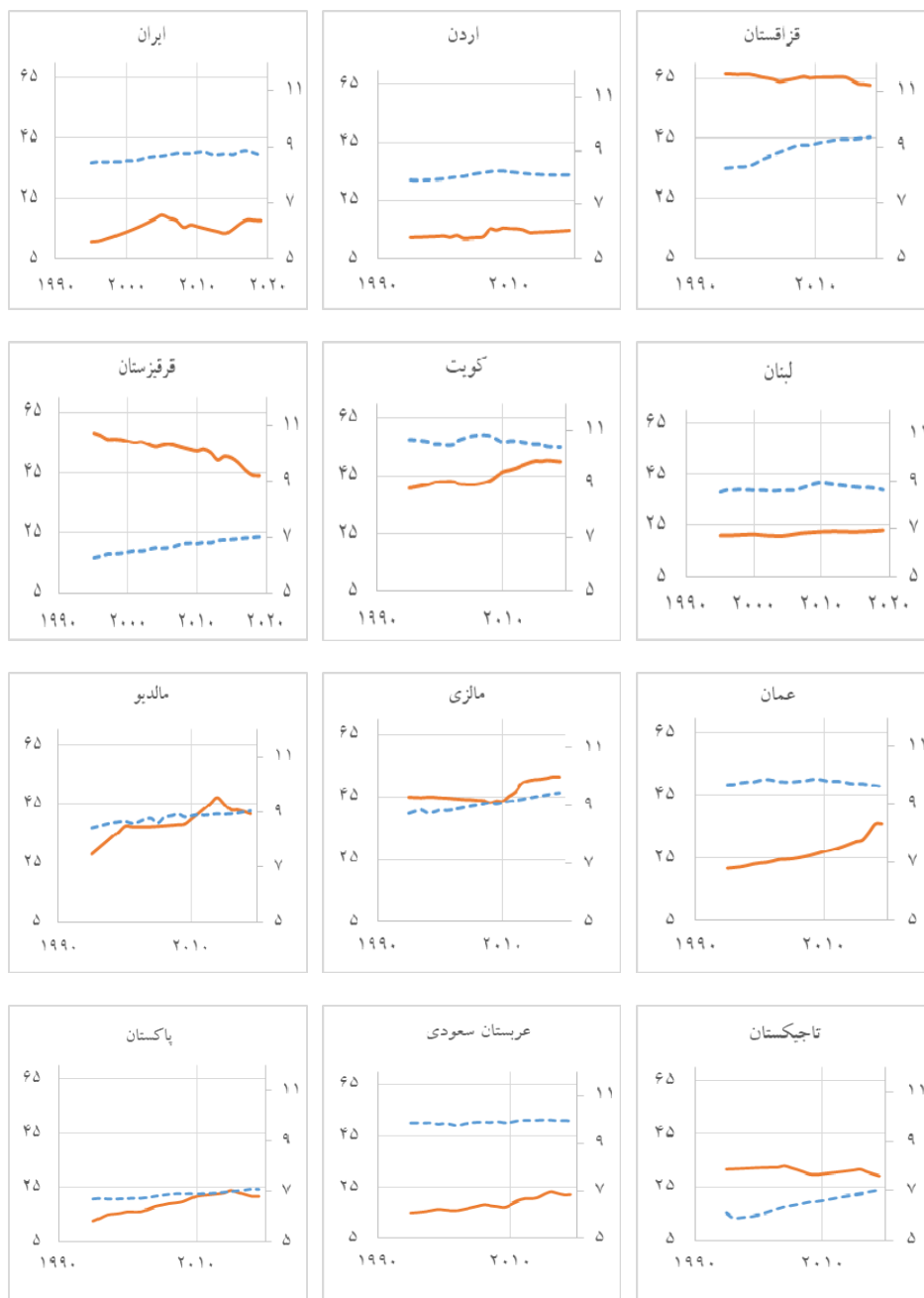
* معنی دار در سطح ۵ درصد

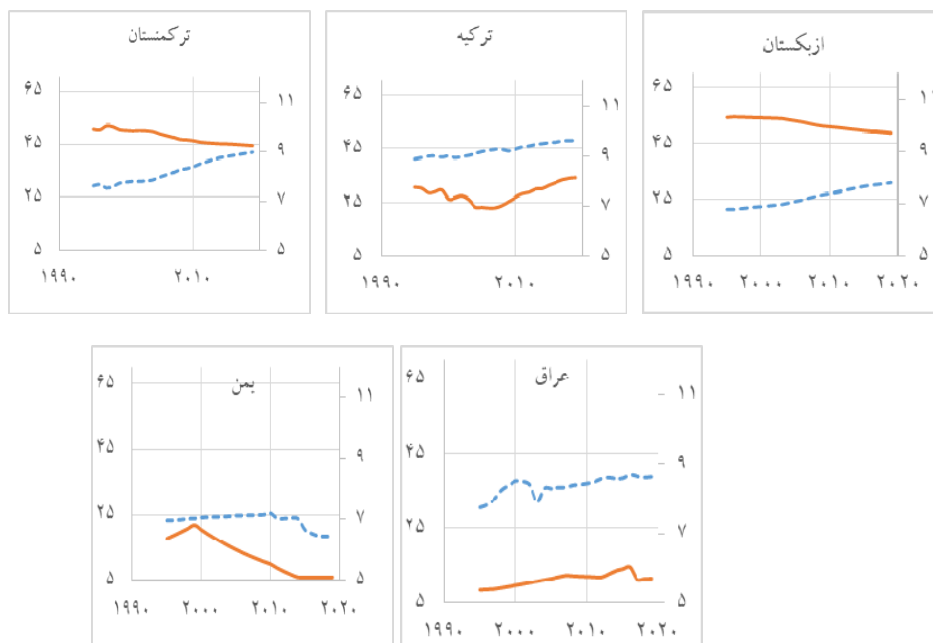
نرخ باروری و نرخ بیکاری، در این حالت دارای تأثیر منفی بر مشارکت زنان در بازار کار هستند. با افزایش نرخ بیکاری، فرصت‌های شغلی در جامعه محدود شده و مشارکت زنان کاهش می‌یابد. با افزایش نرخ باوری و به دنبال آن افزایش تعداد فرزندان، مسئولیت‌های خانوادگی افزایش یافته و متعاقباً مشارکت زنان در بازار نیروی کار کاهش می‌یابد. علامت متغیر شهرنشینی در مطالعات متغیر است و مطالعات، علامت مشخصی را در تأثیرگذاری این متغیر پیش‌بینی نمی‌کنند.

۲- نتایج حاصل از روش اثرات ثابت

در روش قبلی و در هنگام استفاده از روش تخمین پولد که در عمده مطالعات این حوزه به کار گرفته می‌شود، تفاوت‌های کشورهای در نظر گرفته نمی‌شود. نمودار ۵ که شامل رابطه میان رشد اقتصادی و مشارکت زنان در کشورهای مورد مطالعه به صورت مجزا می‌باشد، نشان می‌دهد که این رابطه در کشورهای مختلف متفاوت است.







نمودار ۵- رابطه رشد اقتصادی و نرخ مشارکت زنان در کشورهای مورد مطالعه

به صورت کلی و با در نظر گرفتن روابط ارائه شده در نمودار ۵، می‌توان رابطه میان مشارکت اقتصادی زنان و رشد اقتصادی را در چند دسته‌بندی کلی در رابطه با کشورهای مورد مطالعه ارائه نمود. در برخی کشورها (مالزی، ترکیه و اندونزی)، رشد اقتصادی و مشارکت زنان دارای رابطه U-شکل هستند. تعدادی از کشورها رابطه گوزشکل و یا U وارونه‌ای (پاکستان، عراق، مالدیو) را تداعی می‌کنند. برخی کشورها هم دارای رابطه‌ای خطی افزایشی (بنگلادش و عربستان) و برخی کشورها هم دارای رابطه‌ای خطی کاهشی (هند، قرقیزستان، ترکمنستان و ازبکستان) میان این دو متغیر هستند. رابطه جالب توجهی که در برخی اقتصادها (تاجیکستان و قزاقستان) همزمان با افزایش رشد اقتصادی و توسعه دیده می‌شود هم حرکت سینوسی مشارکت زنان است.

لازم به ذکر است که تعدادی کشورها هم شاهد روند غالب کاهش رشد اقتصادی در طی زمان مورد بررسی بوده‌اند که از بحث مورد نظر خارج خواهند شد. با توجه به موارد ذکر شده، اگر تمامی کشورهای را به صورت یک مجموعه در نظر بگیریم، اثرات فردی ذکر شده نادیده گرفته خواهند شد و ممکن است نتایج به دست آمده گمراه‌کننده باشند. در رابطه با ایران، به دلیل نبود روند مشخص (افزایشی یا کاهش) در طی سال‌های مورد بررسی، نمی‌توان در مورد رابطه رشد اقتصادی و مشارکت زنان به طور صریح و با توجه به تئوری مربوطه اظهار نظر نمود. آنچه مشخص است، در سال‌هایی که شاهد روند صعودی رشد اقتصادی بوده‌ایم، مشارکت زنان افزایش یافته و در سال‌هایی که نوسان در رشد اقتصادی مشاهده می‌شود، روند مشارکت زنان هم دستخوش این تغییرات شده و الگوی مشخصی را نشان نمی‌دهد.

برای انجام تخمین‌ها به روش اثرات ثابت، ابتدا با استفاده از آزمون F لیمر باید تعیین کنیم که مدل مناسب برای داده‌های تابلویی مورد استفاده پولد یا پنل است. فرض صفر این آزمون، معادل یکسان بودن تمامی عرض از مبدأها در بلوک‌های مختلف است که به معنی تفاوت بین کشورهاست و منتج به استفاده از مدل پولد خواهد شد. نتیجه این آزمون نشان می‌دهد که تفاوت‌های بین بلوک‌های مورد مطالعه تأیید می‌شود و مدل مورد استفاده پنل خواهد بود.

زمانی که پنل بودن مدل مورد استفاده تأیید شده است، باید بین مدل‌های اثرات ثابت و تصادفی انتخاب صورت بگیرد. در این حوزه نتیجه آزمون هاسمن ملاک عمل خواهد بود. نتایج این آزمون نشان می‌دهد که فرضیه صفر آزمون هاسمن که معادل مدل اثرات تصادفی است، رد می‌شود و مدل مورد استفاده، همان مدل اثرات ثابت خواهد بود. لازم به ذکر است که اثرات ثابت زمان در مدل حاضر با استفاده از نتایج آزمونی که در فرض صفر آن متغیرهای تصنعی سال‌های مختلف برابر صفر است، مورد بررسی قرار گرفت و این فرض صفر مورد تأیید قرار گرفت، به این معنی که اثرات ثابت مربوط به زمان در مدل وجود ندارد.

در ادامه و در جدول ۵، نتایج حاصل از تخمین اثرات ثابت ارائه شده است. همان‌طور که مشاهده می‌شود و نتایج هم نشان می‌دهند، در نظر گرفتن تفاوت‌های کشوری که در آزمون‌های

مورد استفاده هم تأیید شده‌اند، منجر به نتایج متفاوتی می‌شوند. در این حالت رابطه U-شکل میان دو متغیر نرخ مشارکت زنان و رشد اقتصادی تأیید نمی‌شود.

جدول (۳): نتایج تخمین داده‌های پانل شامل ۲۳ کشور مسلمان آسیایی در فاصله زمانی ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۹، روش: Fixed Effects، متغیر وابسته: نرخ مشارکت زنان (ffpr)

متغیرها	ضرایب	آماره t	مقدار احتمال
تولید ناخالص داخلی سرانه	۱۰.۸۱*	۲.۷۰	۰.۰۰
توان دوم تولید ناخالص داخلی سرانه	-۰.۹۱*	-۳.۷۰	۰.۰۰
میزان باروری کل	-۰.۶۴**	-۱.۷۷	۰.۰۷
میزان شهرنشینی	۰.۳۶*	۶.۴۵	۰.۰۰
نرخ بیکاری کل	۰.۱۱	۱.۲۴	۰.۲۱
جزء ثابت	-۱۰/۴۰	-۰.۶۱	۰.۵۴

* معنی‌دار در سطح ۵ درصد، ** معنی‌دار در سطح ۱۰ درصد.

نقطه اشتراک دو تخمین فوق، تأثیر منفی نرخ باروری بر مشارکت زنان است. همان‌طور که در نمودار (۴) هم این رابطه و اشتراک بالا به تصویر کشیده شده بود. آنچه در رابطه با مشارکت زنان در بازار نیروی کار، با در نظر گرفتن مجموعه کشورها به شکل یک کل واحد و یا با در نظر گرفتن تفاوت‌ها میان کشورها مشخص است، اثر منفی باروری بر مشارکت زنان در نمونه مورد مطالعه است. افزایش مسئولیت‌های شخصی و خانوادگی زنان در این کشورها مانع از تخصیص زمان این گروه از افراد جامعه به فعالیت‌های رقیب و کار بیرون از خانه خواهد شد. در رابطه با متغیر شهرنشینی که دیگر متغیر معنی‌دار مدل است، مطالعات علامت مشخصی را برای این متغیر پیش‌بینی نکرده‌اند اما آن‌طور که از علامت این متغیر در مدل اثرات ثابت برمی‌آید، این متغیر دارای تأثیر مثبت بر مشارکت زنان در بازار کار است.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش با استفاده از داده‌های مرتبط با ۲۳ کشور مسلمان آسیایی و در فاصله سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۹ به بررسی رابطه میان نرخ مشارکت اقتصادی و رشد اقتصادی پرداخته شد. نتایج این پژوهش که با استفاده از دو مدل پولد و اثرات ثابت ارائه شد، نشان می‌دهد که اگر همانند مطالعات پیشین (Boserup 1970; Kottis 1990; Schultz 1991; Durand 1975; Tam 2011) و بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های فردی، اقدام به مدل‌سازی نماییم، رابطه U-شکل میان رشد اقتصادی و نرخ مشارکت زنان تأیید می‌شود. در حالی که اگر به این تفاوت‌های فردی توجه نماییم، نتایج متفاوتی را به دست خواهیم آورد. تفاوت‌های نهادی کشورها منجر به بروز اثرات و تبعات منحصر به فردی بر نرخ مشارکت زنان خواهد شد. به عبارت دیگر، توجه به این نهادهاست که در سیاست‌گذاری‌ها اهمیت دارد و در پیشبرد اهداف دولت‌ها می‌تواند مؤثر واقع شود و صرفاً تأیید یا رد یک نظریه در نمونه جمعی داده‌ها، حقیقتی نظری در رابطه با کشورها را آشکار نخواهد ساخت.

همچنین یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهند، زمانی که تمام کشورها را به صورت یک مجموعه واحد در نظر می‌گیریم، میزان باروری، نرخ بیکاری و متغیر شهرنشینی دارای تأثیر منفی بر مشارکت زنان هستند و اگر تفاوت‌های فردی میان کشورها را به حساب آوریم و از مدل اثرات ثابت بهره بگیریم، میزان باروری دارای تأثیر منفی، متغیر مرتبط با شهرنشینی دارای تأثیر مثبت و متغیر بیکاری دارای تأثیر مثبت اما بی‌معنایی است.

تنها نقطه مشترکی که در دو مدل مورد استفاده وجود دارد، تأثیر منفی نرخ باروری بر نرخ مشارکت زنان است که در این مورد می‌توان با قطعیت اظهار نظر نمود و اذعان داشت که مسئولیت‌های خانوادگی در کشورهای مسلمان، دارای تأثیر منفی بر حضور زنان در بازار نیروی کار است. در حقیقت در فرهنگ اسلامی، نهاد خانواده بسیار مهم است، بطوری‌که موضوع اولویت‌بندی مسئولیت‌ها و وظایف زنان در داخل خانه و خارج از خانه اهمیت ویژه‌ای دارد. این بدان معناست که کار زنان در خارج از خانه در شرایطی مورد قبول است که باعث بی‌نظمی و اختلال در اولویت اول (یعنی مسئولیت‌ها و وظایف زنان در داخل خانه)

نگردد. عمر و آلن (۱۹۹۶ : ۱۷) نیز نشان دادند که علی‌رغم تشویق زنان مسلمان برای تحصیل و اشتغال، مسئولیت مهم زنان نقش مادری تلقی می‌شود. در چنین بستری مسئولیت و نقش مهم زنان در مدیریت امور منزل، فرزندآوری و برآوردن نیازهای عاطفی همسر و فرزندان موضوع مهمی برای زنان قلمداد می‌شود، لذا با افزایش میزان باروری زنان ناگزیر به صرف وقت بیشتر در خانواده و نگهداری از کودکان می‌شوند. به‌همین دلیل در عمده کشورهای مسلمان، مشارکت پایین زنان در بازار کار را شاهد هستیم. این رابطه معکوس در مطالعه موسایی و همکاران (۱۳۸۹) در کشورهای خاورمیانه و افریقا نیز مشاهده شد. آمارهای موجود در این زمینه در ایران هم نشان می‌دهند که مسئولیت‌های خانوادگی از جمله نگهداری از فرزندان، بیشترین سهم را در میان عوامل موجود در جلوگیری از حضور زنان در بازار کار دارند (مرکز آمار ایران، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸).

بر اساس شواهد موجود در بسیاری از کشورهای مسلمان همچون کشور ما، زنان در دستیابی به سطوح بالای تحصیلی موفقیت‌های زیادی کسب نمودند، از این رو افزایش میزان‌های مشارکت زنان در بازار کار ولو برای مدتی کوتاه بعد از اتمام تحصیلات و ورود زنان به بخش عمومی، بدیهی است. اگر سیاستگذاران، از یک سو علاقه‌مند به حضور زنان و فعال نمودن این سرمایه انسانی در بازار کار هستند، و از سوی دیگر در راستای سیاست‌های افزایش باروری، به دنبال ترغیب زنان به فرزندآوری هستند، باید اهتمام ویژه‌ای به تسهیل شرایط برای ایفای همزمان نقش‌های شغلی و خانوادگی داشته باشند. لذا بخشی از سیاست‌گذاری‌ها می‌تواند در جهت فراهم نمودن زمینه‌های لازم جهت مشارکت زنان در عرصه‌های مختلف اقتصادی اجتماعی باشد در این میان ارائه خدمات حمایت از خانواده به ویژه خدمات نگهداری از کودکان می‌تواند اهمیت یابد، بخش دیگر نیز در جهت حمایت از افزایش مشارکت مردان در امور داخل خانه و کاهش مسئولیت‌های زنان در خانه باشد.

در شرایطی که زنان متقاضی ورود به بازار کار هستند، با توجه به بستر نهادی کشورهای مسلمان که عمده مسئولیت‌های داخل خانه بر عهده زنان است، چنانچه در جهت کاهش مسئولیت‌های زنان در خانه تمهیدات و سیاست‌گذاری مناسبی صورت نگیرد و تغییری در نقش‌های

جنسیتی و نحوه تقسیم کار خانگی ایجاد نشود، مطابق با نظریه برابری جنسیتی مکدونالد^۱ (۲۰۰۰) و گلدشایدِر و گلدشایدِر^۲ (۲۰۱۰ و ۲۰۱۴) و مطالعاتی نظیر لاپگارد^۳ و همکاران (۲۰۱۵)، گلمکانی و همکاران (۲۰۱۵) و رازقی نصرآباد و همکاران (۱۴۰۰)، احتمال کاهش بیشتر باروری برای این کشورها وجود دارد. لذا حمایت از مشارکت مردان در امور خانه، ایجاد نهادهای کافی برای ترکیب کار خانواده، کمک هزینه مراقبت از کودکان زیر شش سال در خانه، کمک هزینه مهدکودک، افزایش کمی و کیفی مهدهای کودک با هدف افزایش اعتماد خانواده‌ها برای سپردن کودکان به مهدهای کودک و ... برای کاهش مسئولیت‌های زنان در خانه پیشنهاد می‌شود.

منابع

- بی‌ریا، سهیلا (۱۴۰۰)، «بررسی تطبیقی دیدگاه اسلام و غرب در مورد مشارکت زنان در فعالیت‌های اقتصادی»، *پژوهش‌های میان‌رشته‌ای زنان*، دوره ۲، شماره ۲، صص: ۴۱-۵۵.
- ریندفسوس، رونالد، چو، مینجا کیم (۱۴۰۰). *باروری پایین، نهادها و سیاست‌ها: تفاوت‌ها در میان کشورهای صنعتی* (ترجمه حجیه بی‌بی رازقی نصرآباد)، تهران: انتشارات موسسه مطالعات و مدیریت جامع و تخصصی جمعیت کشور.
- رازقی نصرآباد، حجیه بی‌بی؛ حسینی چاووشی، میمنت؛ عباسی شوازی، محمد جلال (۱۴۰۰). «تأثیر نگرش و نقش‌های جنسیتی بر فاصله تولد اول تا دوم»، *جامعه‌شناسی کاربردی*، دوره ۳۲، شماره ۲، صص: ۲۸-۱.
- زندى، فاطمه، دامن کشیده، مرجان و مرادحاصل، نیلوفر (۱۳۹۱). «نقش رشد اقتصادی بر مشارکت زنان در کشورهای منتخب آسیا». *زن و فرهنگ*. دوره ۳، شماره ۱۱، صص ۱۲۵-۱۱۱.
- علیقلی، منصوره (۱۳۹۵). «بررسی رابطه بین مشارکت زنان در نیروی کار و توسعه اقتصادی کشورهای اسلامی»، *مطالعات اجتماعی روان‌شناختی زنان*، دوره ۱۴، شماره ۲، صص ۸۶-۶۳.

1 McDonald

2 Goldscheider

3 Lappegård

فطرس، محمدحسن، نجمی، مریم، معمارزاده، عباس. (۱۳۹۶). تحلیل ارتباط میان نرخ اشتغال زنان و میزان باروری (مطالعه موردی: ایران). *زن در توسعه و سیاست*، دوره ۱۵، شماره ۳، صص: ۳۱۱-۳۲۵.

موسایی، میثم، مهرگان، نادر، رضایی، روح‌الله (۱۳۸۹). «نرخ باروری و میزان مشارکت زنان در نیروی کار مطالعه موردی کشورهای خاورمیانه و شمال افریقا»، *زن در توسعه و سیاست*، دوره ۸، شماره ۲، صص: ۵۵-۶۸.

Becker, G. (1965). "A theory of allocation of time", *Economic Journal*, 75: 493- 517.

Becker, G.S. (19۸1). *Treatise on the Family*, Cambridge, Mass: Harvard University Press.

Becker, G.S. (1992) "Fertility and the Economy" *Population Economics*, 5: 185-201.

Boserup, E. (1970). *Woman's role in economic development*, New York: St Martin's Press.

Cain, G. (1966), *Married Women in the Labour Force: An Economic Analysis*, Chicago: The University of Chicago Press.

Domosh, M., Joni, S. (2001), *Putting Women in Place: Feminist Geographers Make Sense of the World*, Guilford Publications.

Durand, J.D. (1975). *The Labor Force in Economic Development*, Princeton: Princeton University Press.

Edwards, M.E. (2002) "Education and Occupations: Reexamining the Conventional Wisdom about Later First Births among American Mothers" *Sociological Forum* 17:423-43.

Goldin, C. (1995). "The U-Shaped Female Labor Force Function in Economic Development and Economic History", in T.P. Schultz (ed.). *Investment in Women's Human Capital*, Chicago: The University of Chicago Press.

Goldscheider, F. K., Bernhardt, E., Lappegard, T. (2014). "The second half of the gender revolution in sweden: will it strengthen the family? Domestic Gender Equality and Modern Family Patterns Working Paper Series EQUAL WP 07, Stockholm University.

Goldscheider, F. Olah, L. S., Puur, A. (2010). "Reconciling Studies of Men's Gender Attitudes and Fertility: Response to Westoff and Higgins". *Demographic Research*, 22: 189-198.

- Golmakani, N., Fazeli, E., Taghipour, A., Shakeri, M. T. (2015). "Relationship between gender role attitude and fertility rate in women referring to health centers in mashhad in 2013". *Iran Journal of Nursing Midwifery Research*, 20(2): 269-274.
- Heath, R., Jayachandran S. (2017). "The Causes and Consequences of increased Female Education and Labor Force Participation in Developing Countries", In S. L. Averett, L. M. Argys, and S. D. Hoffman (eds.) *The Oxford Handbook of Women and the Economy*, (pp: 345–367). Oxford University Press.
- Heckman, J. (1978). "A partial survey of recent research on the labor supply of women", *American Economic Review*, 68: 200-207.
- Hill, M. A. (1983). "Female labor force participation in developing and developed countries", *Review of Economics and Statistics*, 65: 459-467.
- Karshenas, M., Moghadam, V. (2001). "Female labour force participation and economic adjustment in the MENA region", *Research in Middle East Economics*, 4:51–74.
- Killingsworth, M.R. (1983). "*Labor Supply*", Cambridge: Cambridge University Press.
- King, A.G. (1978). "Industrial structure, the flexibility of working hours and women's labor force participation". *Review of Economics and Statistics*, 60: 399-407.
- Kottis, A.P., (1990). "Shifts over time and regional variation in women's labor force participation rates in a developing economy", *Journal of Development Economics*, 33: 117–132.
- Kravdal, O. (1994). "The Importance of Economic Potential and Economic Resources for the Timing of first birth in Norway", *Population Studies*, 48: 249-268.
- Lappegård, T., Neyer, G., Vignoli, D. (2015). "Three dimensions of the relationship between gender role attitudes and fertility intentions", *Stockholm Research Reports in Demography*, Stocholm University Department of Sociology, Demography Unit / www.suda.su.se.
- Lechman, E., Kaur, H. (2015). "*Economic growth and female labor force participation – verifying the U-feminization hypothesis. New evidence for 162 countries over the period 1990-2012*, Available at SSRN: <https://ssrn.com/abstract=2551476> or <http://dx.doi.org/10.2139/ssrn.2551476>
- Lopez-Acevedo, G., Betcherman, G., Khellaf, A., Vasco, M. (2021). *Morocco's Jobs Landscape: Identifying Constraints to an Inclusive Labor Market*. International Development in Focus, Paperback, World Bank press.

- Mcclamroch, K. (1996). "Total fertility rate, women's education, and women's work: What are the relationships?", *Population and Environment*, 18(2): 175–186.
- McDonald, P. (2000). "Gender equity in theories of fertility transition" *Population and Development Review*, 26(3): 427-439.
- Mincer, J. (1962). *Labor force participation of married women: A study of labor supply. Aspects of labor economics* (pp. 63-105). Princeton University Press.
- Mincer, J. (1985). "Inter country comparisons of labor force trends and of related developments: An overview", *Journal of Labour Economics*, 3(1): 1-32.
- Omar, W., Allen, K. (1996), "*The Muslims in Australia*", Australian Government Publishing Services, Canberra, Australia.
- Pampel, F.C., Tanaka, K. (1986). "Economic development and female labor force participation: A Reconsideration", *Social Forces*, 64(3): 599-619.
- Psacharopoulos, G., Tzannatos, Z. (1989). "Female labor force participation: An international perspective", *World Bank Research Observer*, 4(2): 187-201.
- Rindfuss, R. R., Morgan, S. P., Swicegood, C. G., (1988). *First Births in America: Changes in the Timing of Parenthood*, Berkeley: University of California Press.
- Schultz, T.P. (1991). "International differences in labor force participation in families and firms", Economic Growth Center Working Paper, No. 634, New Haven: Yale University.
- Tam, A., (2011). "U-shaped female labor participation with economic development: some panel data evidence", *Economics Letters*, 110: 140–142.
- Tansel, A. (2001). "Economic development and female labour force participation in Turkey: Time series evidence and cross-province estimates", Middle East University Technical Paper.
- Tsani, S., Paroussos, L., Fragiadakis, C., Charalambidis, I., Capros, P., (2013). "Female labour force participation and economic growth in the South Mediterranean countries", *Economics Letters*, 120(2): 323- 328.